

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۲۸ اردیبهشت ۹۰

هفته‌ی شانزدهم (قلب‌های مرده)

۱۴ جمادی الثانی ۱۴۳۲ (هفته‌ی دوم ماه جمادی الثانی)

به نام پروردگار توانا و رحیم، بخشنده و از جهل بندگان با مهربانی در گذرنده؛ جهلی که همواره راه رسیدن به الیه راجعون را مسدود می‌کند و آنچه در نظر طی کنندگان است، جاده‌ای ناشناخته و آدرسی مبهم است که عقل زندانی، قادر به درکش نیست و آنگاه که زندانبان می‌آید تا برات آزادی‌اش را بدهد، از دیدن دنیای پر رمز و راز، دچار تشویش می‌شود و با نگرانی و دلهره منتظر است تا در زندان باز شود و او دنیایی را تماشا کند که عمری را به آن اندیشیده است، درحالی‌که افسانه‌ی ذهنش، هر لحظه نقشی را تداعی می‌کرده که او بدون درک از فرامین پروردگارش، در جان باطنی‌اش با آن هم‌نشین بوده و اکنون آن نقش، محو می‌شود و آنچه در بیرون زندان است حقیقتی است که در خیال نمی‌گنجد و نامش برگشت است به آغاز، آغازی که طراوتش در هر لحظه از زندگی با او بوده و در کنارش، مانند بحث این هفته، بحثی که افسانه نیست بلکه حقیقت جان‌های به ظاهر زنده است؛ زندگانی که تپیدن قلبشان غنیمت عمرشان است و ایستادنش، حکم مردنشان؛ درحالی‌که قلب، سال‌های زیادی است که ایستاده و طراوتش، خزانی است خشک که بهاری را به دنبال ندارد.

سؤال می‌کنید: آیا ممکن است من مرده باشم؟ پس چه کسی است که زندگی می‌کند؟ مرگ واقعی معنایش چیست؟ و من که پزشکتان هستم اعلام می‌کنم: زندگی‌ای که شما شناخته‌اید، زندگی مردگان است در گور زمان؛ قلبتان سال‌هاست که ایستاده و آنچه ضربان دارد، ضربان تکرارهای مرگ‌بار است.

آنچه مسلم است احساسات عاشق گونه‌ای است که عشق را نمی‌شناسد و با خواندن درس، آشفته می‌شود و آه از نهادش بر می‌خیزد که: ای وای تا کنون مرده بودم؟ بله، من پزشک قلب‌های مرده هستم که با فشار آوردن به سینه‌ها قصد دارم، ضربان زندگی را دوباره آغاز کنم و مردگانی را که در گما بوده‌اند را به زندگی برگردانم تا از

تختِ بی‌حاصلی پایین بیایند و طعمِ ضربانِ حیات را بچشند و سؤالی را که هر هفته با خواندنِ مطلب سایت در ذهنشان تداعی می‌شود را درمان کنند. «سؤالِ چگونه می‌شود بیمار نبود»

انسان وقتی سالم است و دارای حیات که نعمتِ هدایت را بشناسد و منظور از انتخابِ پیامبران و اولیایِ الهی را بفهمد؛ اگر نتواند دینی به واقع داشته باشد، قلبی مرده دارد که آموخته تا هر نقشی را از هر دستی بپذیرد و جز نقاش‌خانه نامی ندارد؛ او را با اسمش نخواهند شناخت بلکه با نقش‌های وجودش شناخته می‌شود. او دینش را از پیامبرش نیاموخته بلکه از نقاشانِ ماهری که لباس پیامبرش را پوشیده‌اند و کتابِ مکر و حيله را در آغوش گرفته‌اند تا او را به دنبال سرابی بکشند که جز افسانه‌ی شیطان، داستانِ دیگری را آموزش نمی‌دهد.

سؤال هفته‌ی گذشته را در زنده بودنتان جستجو کردیم و در تمام گروه‌های سنی، زنده‌ای را نیافتیم که توانسته باشد مرگ را بشناسد بلکه نجات از آن را خواسته بودید و نجات وقتی به کمال می‌رسد که درونِ جایگاه استی‌اش را بیابد و امامش را برای احیاء الیه راجعون بخواند؛ از قبر نهراسد بلکه از قبری که هم اکنون در درون آن است بترسد؛ قبری که زندگانِ واقعی عالم به آن می‌نگرند، سنگ زیبای رویش را نمی‌بینند بلکه درونِ غم انگیزش را نظاره می‌کنند که جز تاریکیِ ناباوری، باورِ دیگری وجود ندارد.

پس حرکت کنید؛ از چاله‌ای که در درونتان ایجاد کرده‌اید بالا بیایید و جهانی را نظاره‌گر باشید که نعمت‌هایش تمام نشدنی است.

به دنبال بهبودی بیماری‌های ناعلاج، به آدرسِ مطب پیامبران بروید تا همچنان که کتاب آسمانی فرموده، حرص و طمعش را در سالم بودنتان حس کنید. داروی اطاعت را بخورید تا قلبتان مجدداً به حیات برگردد.

سؤال هفته‌ی آینده را، هر کس خود را زنده یافت پاسخ دهد و [زنده بودنش را در چهار چوبِ فهم‌اش، در سایت منعکس کند.](#)

شکر و سپاس تمام لحظه‌های حیات بر اراده‌ای که جهان را در چهار چوب رحمتش، از فنا نجات بخشید و آنچه را آموخت، امید به بازگشت بود.

**اللهم عجل لولیک الفرج**

www.rayatolhoda.com